



نکته های تحقیقی - تبلیغی

پدیدآورده (ها) : موگهی (شمیم)، عبدالرحیم
میان رشته ای :: پیام :: زمستان 1388 - شماره 98
از 62 تا 77

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/929589>

دانلود شده توسط : مرکز مدیریت حوزه های علمیه-کتابخانه ایت الله بروجردی
تاریخ دانلود : 29/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



عبدالرحمن ونگه‌ها (ششم)

نکته‌های
تحقیقی
تبلیغی



آغاز

این نکته‌ها، بیشتر «تأمل» درباره آنها بوده است، نه «تأیید» از سوی خوانندگان آنها.



به فهم یک حدیث (یا سخن) دست یازی، بهتر از آن است که به نقل هزار حدیث (یا سخن) پردازی

۱. اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَومٍ...

یکی از قرآن پژوهان کشور، این آیت کریمه را بازخوانی و به دقیقه‌ای درباره آن اشارت کرده و نکته‌ای را به قلم آورده است و شایسته و یا حتی بایسته می‌نماید که درنگی در آن ورزیم تا به درستی یا نادرستی آن دست یازیم و ضرور می‌آید که متن سخن ایشان را - با اندکی تلخیص و ویرایش - بازگو کنیم: «... اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَومٍ حَتّٰی یَغۡیۡرُوا مَا بِاَنفُسِهِمۡ؛ بی‌گمان خداوند آنچه قومی دارند دگرگون نکند، مگر آنکه آنچه در دل‌هایشان دارند، دگرگون کنند. این آیه معرکه آرای مفسران است و در عصر جدید کمتر مصلح و متفکری مسلمان هست که به این آیه استناد، آن هم استناد نادرست، نکرده باشد. نگارنده این سطور در ضمن مقاله‌ای که در نقد و معرفی تفسیر المیزان نوشته‌ام، از این آیه و سوء تفهیم بسیاری از متجددان و معاصران درباره آن سخن گفته‌ام که در کتاب تفسیر و تفاسیر جدید (ص ۱۲۳ - ۱۲۱)

پژوهش نمای و بنرس از کمین

سخن هر چه باشد به ژرفی بین

«تبلیغ» بر «تحقیق» استوار است و بدون آن چندان فایده ندارد. حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام

می‌فرمایند: لا ینفع اجتهاد بغير تحقیق.^۱

هیچ کوششی بدون تحقیق و حقیقت‌جویی سودی ندارد.

در موضوعات دینی - تبلیغی، راحت‌ترین کار، توصیف موضوع و نقل آیات و روایات مرتبط با

موضوع، یکی پس از دیگری است و البته که خالی از ثواب هم نیست؛ اما آموزه‌های دینی همچون

«حدیث تدریه خیر من ألف حدیث ترویبه»^۲ به ما سفارش کرده‌اند: «به فهم یک حدیث (یا

سخن) دست یازی، بهتر از آن است که به نقل هزار حدیث (یا سخن) پردازی». از همین رو،

امروزه در «تبلیغ» به «تحقیق» و در تحقیق به «تحلیل» نیاز فراوان داریم و این کاری است که

راحت‌طلبان در عرصه تبلیغ، به آن روی خوش نشان نمی‌دهند و حتی از آن گریزانند.

آنچه در پی آمده، چندین نکته تحقیقی - تبلیغی است که با نگاهی «تحلیلی» به آنها پرداخته شده

است و به گفته سهراب سپهری: «چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید» و البته هدف از طرح



مقدمه

قدما اجماعاً برخلاف این است. علامه طباطبایی هم، برخلاف بزرگانی در این زمان که به این آیه از دریچهٔ تجددخواهی و روحیهٔ انقلابی نگریسته‌اند، لنگر فکری و تفسیری خود را حفظ کرده‌اند و آیه را مانند قدما تفسیر می‌کنند و راه‌های توجیه معنی جدید را به حق و با استدلال قرآن‌پژوهانه می‌بندند. معدل آرای قدما و معنی مشروح آیه چنین است که خداوند هر نعمتی، اعم از ایمان و طاعت و رونق و رفاه و راحت که بر اثر پیروی از فطرت و سنتی الهی به قومی بخشیده باشد، مادام که نیت خود را نگرداند و در سررشته‌داری و سبب‌سازی او شک و شبهه نیاورند و بالطبع گرفتار ناسپاسی و غفلت و بَطَر (نعمت‌زدگی و سرمستی) و هوی‌پرستی نشوند، آن نعمت و نعیم را از نیک به بد و نه از بد به نیک چنان که متجددان می‌گویند، مبدل نمی‌گرداند و چون در ازای سوء نیت یا اعمال سوء یک قوم، مجازات و پادافراهی ندارد و در برابر خداوند هیچ یار و یآوری نخواهند داشت. آری سنت الهی چنین است که بخشیدن نعمت با او و از ارادهٔ او آغاز می‌شود؛ ولی مقرر است که از دست دادنش و تباه کردنش از اراده و عمل نادرست انسانها آغاز شود و این تفسیر با شکوری خداوند و کفوری انسان مناسب است. مؤید صحت این معنی، آیهٔ ۵۳، سورهٔ انفال است:

سنت الهی چنین است که بخشیدن نعمت با او و از ارادهٔ او آغاز می‌شود؛ ولی مقرر است که از دست دادنش و تباه کردنش از اراده و عمل نادرست انسانها آغاز شود.

درج شده است. قریب به اتفاق مفسران قرن حاضر و سایر محققانی که دربارهٔ مسائل اجتماعی و فلسفهٔ تاریخ از نظر قرآن تحقیق کرده‌اند، معنی این آیه یا این بخش از آیه را چنین گرفته‌اند که خداوند، زندگی و سرنوشت قومی را از بد به نیک تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آن قوم به خود آیند و حال و آیندهٔ خود را دگرگون سازند و کمر همت به تغییر محیط و حل مشکلات خویش بندند. ظاهراً این معنی و تفسیر، خیلی موجه و مترقی و حتی انقلابی است و هیچ عیبی ندارد جز اینکه با روح تعالیم اسلام و توحید منافات دارد؛ هرچند این منافات در نظر اول چندان آشکار نیست. محتوای این تفسیر، خیلی دنیوی و اصالت اجتماعی و اومانیستی و مادی و حتی مارکسیستی است؛ یعنی ارادهٔ یک قوم را سلسله‌جنبان می‌گیرد و خداوند را دنباله‌روی آن. اصولاً در نگرش قدما، تغییر و تحول، بیشتر امری منفی تلقی می‌شود تا مثبت و این تحول‌گرایی و تعبیرپرستی جدید، در اندیشهٔ قدما نیست. مؤید قول بنده این است که تفسیر

بیت



عبارت استشهد می‌نمایند. شهرت این عبارت به حدی است که برخی از علما آن را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند و آن را حدیثی مأثور و منقول از جانب حضرت قلمداد می‌کنند.^۵ اما باید گفت که این عبارت حدیث نیست؛ زیرا تا آنجا که ما در برنامه‌های رایانه‌ای جست‌وجو کرده‌ایم، اثری از آن در میان کتابهای رایانه‌ای مسلمانان نیافته‌ایم

و حتی بعضی از فضلا نیز به عدم دسترسی بر مستندی روایی برای آن تصریح کرده‌اند.^۶ مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی قدس سره نیز در شرح کتاب احقاق الحق، به ساختگی بودن این حدیث و افترا بودن آن و استفاده کردن صوفیه از این عبارت در مقاصد فاسد خویش اشاره کرده است.^۷ از این رو، باید گفت این عبارت، عبارت مشهوری است که اساس ندارد.^۸

باید گفت برخی از حدیث‌پژوهان، افزون بر آنکه این حدیث را از نظر سندی مجعول دانسته‌اند، از نظر محتوایی نیز مخدوش برشمرده و گفته‌اند که اگر معنی و دلالت این حدیث درست باشد، پس مثلاً به تعداد کافران و مشرکان و بت‌پرستان و منکران خداوند سبحان که جزء خلائق او نیز هستند، باید راه به سوی خداوند وجود داشته باشد و حال آنکه اینان اساساً ذات خداوند و راه به سوی خداوند را قبول ندارند تا اینکه نوبت به این مطلب برسد و بگوییم که به تعداد آنان نیز راه به سوی

«این از آن است که خداوند دگرگون کننده نعمتی نیست که بر قومی ارزانی داشته باشد، مگر آنکه آنچه در دل‌هایشان دارند بگردانند.»^۹ با توجه به آن چه نقل شد و بدون این که بخواهیم نقل مذکور را تأیید کنیم، شایسته است که درباره این دیدگاه، از نظر قرآنی و علمی، تحقیق و آن را بازخوانی نماییم.

۲. الطرق إلى الله...

از عبارتهایی که گاه گفته می‌شود حدیث قدسی و از سوی خداوند سبحان است و اخیراً نیز در بعضی از فیلمها به آن استناد شده، این است: الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلاق.

راههای رسیدن به خدا به تعداد جانهای مخلوقات است.

جهاد فرحات، نویسنده لبنانی، در مقاله خواندنی خود، یعنی بررسی سند چند حدیث مشهور، سخنانی بدین مضمون را قلمی کرده است: «این عبارت در میان مردم و بخصوص در میان عارفان - آن گونه که گفته می‌شود و بیشتر در میان صوفیان شهرت دارد و متداول است تا آنجا که مردم گمان می‌کنند این عبارت، بی‌تردید حدیث قدسی است و آنان هرگاه بخواهند درستی روشی معین یا شکلی مشخص را برای نزدیکی به خداوند بزرگ اثبات کنند، به این



خداوند (الله و نه اله) وجود دارد و در آیه ۱۶۸
سوره نساء می‌خوانیم:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَ
لَا يَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ...؛

کسانی که کافر شدند و ستم کردند، خدا بر آن
نیست که آنان را بیامرزد و راهی را نشانسان دهد
مگر راه دوزخ... .

در آیه ۷۴ سوره مؤمنون نیز آمده است:

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّٰرِطِ لَنَّاكِبُونَ؛
و آن کسانی که به جهان واپسین ایمان نمی‌آورند،
از راه (خدا) به در افتاده‌اند.

با توجه به آن چه گفته شد، اگر بخواهیم عبارت
مذکور را جزء احادیث قدسی به شمار آوریم، باید
در این زمینه، حتماً تأمل و تحقیق کنیم.

۳. بیرون آمدن دستهای حضرت زهرا (علیها السلام) از میان کفن

یکی از اتفاقاتی که در شماری از کتابهای تاریخ
و زندگینامه ائمه (علیهم السلام) آورده شده است و برخی
از مداحان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) نیز
هنگام مرثیه‌خوانی و مجالس سوگواری حضرت
فاطمه زهرا (علیها السلام) آن را می‌خوانند و اشک فراوانی
از شنوندگان خود می‌گیرند، این است که حضرت
فاطمه زهرا (علیها السلام) پس از آنکه از دنیا رحلت
فرمودند و میان کفن گذاشته شدند، حضرت امیر

مؤمنان علی (علیه السلام) - پیش از آنکه بندهای کفن
را ببندند - به امام حسن و امام حسین و دیگر
فرزندان خود (علیهم السلام) فرمودند که بیایید و با مادرتان
خداحافظی کنید.

آن‌گاه امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) به سوی مادر
خویش (علیها السلام) رفتند و با وی درد دل کردند. در
اینجا حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرموده‌اند:

إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهُ أَنَّهُمَا قَدْ حَنَّتْ وَ آتَتْ وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ
ضَمَّتْهُمَا إِلَىٰ صَدْرِهَا مَلِيًّا وَ إِذَا بَهَاتَ مِنَ السَّمَاءِ
بِنَادِي: يَا أَبَا الْحَسَنِ ارْفَعْهُمَا عَنْهَا فَلِدَأْبِكِ يَا وَاللَّهِ مَلَائِكَةُ
السَّمَاوَاتِ فَقَدِ اشْتَاقَ الْحَبِيبُ إِلَىٰ الْمَحْبُوبِ...؛

خدا را گواه می‌گیرم که زهرا از روی دلسوزی، آه
و ناله‌ای کرد و دستهایش را بیرون آورد و حسن و
حسین را کاملاً در آغوش گرفت و در این هنگام بود
که هاتقی از آسمان ندا کرد: «ای ابوالحسن! آن دو

را از آغوش مادر بگیر؛ که به خدا سوگند، فرشتگان
آسمانها را به گریه انداختند و حبیب (حضرت
زهرا (علیها السلام)) مشتاق دیدار محبوب (خداوند) است.

سپس مولا علی (علیه السلام) امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)
را از روی آغوش حضرت زهرا (علیها السلام) برمی‌دارند و

بندهای کفن ایشان را می‌بندند و اشعاری در فراق
همسر خود می‌خوانند.^۱

به نظر می‌آید نخستین کسی که این حدیث را
بازگو کرده، مرحوم علامه محمدباقر مجلسی
در کتاب شریف بحار الانوار است؛ اما نکته مهم





مطرح کرده و به یکی از دوستان روحانی گفته بود: «شما روحانیان در مجالس روضه و مرثیه خوانی امام حسن مجتبی علیه السلام می گویند که به حضرت زهر خوراندند و پس از آنکه حضرت زهر را خوردند، پاره های جگر ایشان از دهان مبارکشان بیرون آمد و درون تشتی که در برابرشان بود، ریخته شد و حال آنکه هر کس زهر می خورد، این زهر از راه مری، وارد معده او می شود و با جگر انسان که آن طرف معده و بیرون از آن قرار دارد، ارتباطی ندارد تا شما بگویید که پس از خوردن زهر به امام علیه السلام، پاره های جگر ایشان بیرون آمد و به درون تشت ریخته شد؟»

گفتنی است هنگامی که به امام حسن مجتبی علیه السلام زهر خوراندند، خود حضرت فرمودند:

«... قد سقیت السم و رمیت بکبدی فی الطست...»^{۱۳}
 لقد سقیت السم مراراً ما سقیته مثل هذه المرّة لقد تقطعت قطعة قطعة من کبدی اقلبها بعود معی.^{۱۴}
 همان گونه که می بینید، حضرت در هر دو عبارت و تعبیر پیشین و بدین مضمون فرموده اند: «به من زهر خوراندند که بر اثر آن، کبد من پاره پاره گشت و پاره های کبد من درون تشت ریخته شد.»

از این رو، پاسخ اشکال پیشگفته این است که «کبد» در زبان عربی دارای چند معنی است که یکی به معنای «جگر» است و دیگری به معنای «آنچه درون بدن و شکم است»^{۱۵} و چون

در بازخوانی این حدیث آن است که خود علامه مجلسی - در آغاز این حدیث - چنین فرموده اند: «وجدت فی بعض الكتب خبراً فی وفاتها علیها السلام فأحیبت إیراده و إن لم آخذه أصل یعول علیه»^{۱۶}
 در بعضی از کتابها حدیثی درباره وفات حضرت زهرا علیها السلام دیدم که دوست داشتم آن را بیان کنم، اگرچه این حدیث را در کتابهای معتبر حدیثی که بتوانم بر آنها تکیه نمایم، نیافتم».

قابل توجه است مرحوم علامه مجلسی که هنگام ذکر احادیث دیگر، غالباً سلسله سند و راویان آنها را نقل می کند، این حدیث را فقط از شخصی به نام «ورقة بن عبدالله زدی» نقل فرموده و نام راویان دیگر حدیث را ذکر نکرده است.^{۱۷}

از این رو، هنگام بازگویی این حدیث برای دیگران، ظرافت های لازم را در نظر بگیریم، بویژه برای کسانی که بینش و پذیرش فراعقلی آنان اندک است و بیرون آمدن دستهای حضرت زهرا علیها السلام از میان کفن و پس از وفاتشان، ممکن است که مورد تردید و یا انکار آنان قرار گیرد. دوم آن که درنگی علمی و تحقیقی نیز در این رخداد و نکاتی که گفته شد، داشته باشیم؛ هر چند این سخن به معنای رد آن رخداد نیست.

۴. پاره های جگر امام حسن علیه السلام

روزی یکی از پزشکان اشکالی پزشکی و جالب را



معمولاً کبد را به معنای اول، یعنی جگر، در نظر گرفته‌اند و می‌گیریم، آن اشکال به نظر درست می‌آید؛ ولی چون کبد دارای آن معنای دوم، یعنی محتویات درون و شکم، نیز است، دیگر اشکال آن پزشک درست نمی‌آید؛ زیرا منظور آن است که حضرت پس از خوردن زهر، پاره‌هایی از درون بدن مبارکشان به داخل تشت ریخته شد و درون بدن، شامل معده و دستگاه گوارش که زهر به آنجا وارد شده است، نیز می‌شود.

گفتنی است که امکان دارد کبد را به همان معنای جگر نیز در نظر بگیریم و احتمالی دیگر را بدهیم و بگوییم همان گونه که ما در زبان فارسی و پس از نوشیدن آب، مجازاً می‌گوییم: «جگرمان خنک شد» و حال آنکه آب وارد جگرمان نمی‌شود تا جگر ما خنکی آن را احساس کند، پس شاید چنین منظوری در حدیث پیشین نیز مورد نظر بوده است؛ البته در صورتی این احتمال و گمانه‌زنی، راست و بی‌کاست در نظر خواهد آمد که در زبانی عربی و در صدر اسلام، از عبارت «پاره‌های جگر درون تشت ریخته شد»، چنین معناهای مجازی نیز اراده شده و به کار رفته باشد و **الَا فَلَا**.

جالب توجه است که تصحیح کننده و پاورقی زنده جلد چهل و چهار بحار الانوار، یعنی آقای محمدباقر بهبودی، در پاورقی صفحه صد و سی و هشت همین جلد نوشته است: «بالا آمدن پاره‌های جگر

امام **علیه السلام** و ریخته شدن آنها در د رون تشت و از راه دهان، شگفت‌آور و به دور از ذهن است؛ زیرا هنگامی که جگر انسان از بین می‌رود و پاره پاره و ریز ریز می‌شود، آن پاره‌ها و ریزه‌های جگر از قسمت پایین بدن و شبیه خون دفع می‌گردد و به این گونه نیست که بالا بیاید و وارد معده شود و از راه دهان خارج گردد و همان گونه که در احادیث دیگر نیز ذکر شده، درست آن است که تشت، زیر نشیمنگاه قرار داشته و ریزه‌ها و پاره‌های جگر از این طریق، دفع می‌شده است و گمان می‌کنم که در این قضیه، خلطی از سوی راویان صورت گرفته و البته سند این حدیث نیز ضعیف است».^{۱۶}

شایان توجه است که نقد بالا نیز در صورتی نقدناپذیر است که آسیب دیدن جگر را پس از خوردن زهر بپذیریم.

البته ناگفته نماند برخی بر این عقیده‌اند زهری که به امام حسن **علیه السلام** خورانده شد، از زهرهای بسیار مهلک و متلاشی کننده در آن زمان بوده به طوری که حتی در بعضی از اشیا نیز نفوذ می‌کرده و آنها را متلاشی می‌ساخته است. از این رو، این زهر آنچنان در حضرت اثر کرده بود که تمام درون بدن و حتی جگر ایشان را پاره پاره نموده و به بیرون ریخته بود. در هر حال، آنچه به قلم آمد، پاسخهایی به این پرسش بود و چه بسا که پاسخهای دیگری برای آن نیز وجود داشته باشد.



۵. رفتن به مسجد جمکران در شب چهارشنبه

در میان ولایت‌مداری و دوستداران امام زمان علیه السلام مشهور است که رفتن به مسجد مقدس جمکران قم در شب چهارشنبه دارای ویژگی و عنایتی در خور است و برای اینکه حاجات انسان و بویژه حاجات مهم او برآورده شوند، شایسته و یا حتی بایسته است که چهل شب چهارشنبه به این مسجد رود و نماز و آداب آن را به جا آورد و به حضرت متوسل شود و برآورده شدن حاجات خویش را از ایشان بخواهد.

این قلمزن تا آنجا که خود پژوهیده و از پژوهندگان در حدیث و تاریخ نیز پرسیده است، نتوانسته است به حدیثی معتبر و یا دلیلی مستند در این موضوع دست یازد و یا فتوایی بر مستحب بودن آن را در کتابهای فقهی مراجع بزرگوار تقلید بیابد.

گفتنی است برخی در پاسخ به این موضوع گفته‌اند که چون مسجد سهله در کوفه از مساجد مورد عنایت امام زمان علیه السلام و رفتن به این مسجد در شبهای چهارشنبه در احادیث ما وارد شده است، پس رفتن به مسجد مقدس جمکران نیز که مورد عنایت حضرت است، در شبهای چهارشنبه دارای ویژگی و یا حتی استحباب فقهی است.

باید توجه داشت که حتی اگر استحباب یا بهتر بودن رفتن به مسجد سهله در شبهای چهارشنبه

را نیز بپذیریم - زیرا برخی این را هم بپذیرفته‌اند - نمی‌توانیم آن را به مسجد مقدس جمکران تعمیم دهیم، مگر آنکه مستندات اصولی یا فقهی برای این تعمیم را داشته باشیم و این مانند آن است که کسی بگوید چون مسافر می‌تواند در مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه نمازش را هم کامل و هم شکسته بخواند، پس مثلاً در مساجد جامع شهرها نیز می‌تواند نمازش را هم کامل و هم شکسته بخواند و حال آنکه هیچ مرجع تقلیدی چنین فتوایی را نداده است.

ناگفته نگذاریم و نگذریم و فقط شاید یک احتمال را بتوانیم بدهیم و آن اینکه در دستور امام زمان علیه السلام به حسن بن مُثَلَّة جمکرانی برای ساختن مسجد مقدس جمکران که در شب سه شنبه هفدهم رمضان سال ۲۷۳ قمری رخ داده است - البته اگر کلیات یا جزئیات آن برای ما مورد تردید یا انکار نباشد - نکته‌ای وجود دارد و آن نکته این است که حضرت در میان دستورهای خود به حسن بن مُثَلَّة جمکرانی اینچنین می‌فرماید:

إِنَّ فِي قَطِيعِ جَعْفَرِ الْكَاشَانِيِّ الرَّاعِي مَعْرًا يَجِبُ أَنْ تَشْتَرِيَهُ فَإِنَّ أَعْطَاكَ أَهْلَ الْقَرْيَةِ الثَّمَنَ تَشْتَرِيَهُ وَإِلَّا فَتَعْطَى مِنْ مَالِكَ وَتَجِيءُ بِهِ إِلَيَّ هَذَا الْمَوْضِعَ وَتَذْبِجُهُ اللَّيْلَةَ الْآتِيَةَ ثُمَّ تَنْفِقُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ الثَّامِنَ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ لِحِمِّ ذَلِكَ الْمَعْرِ عَلَى الْمَرْضَى وَ مِنْ بَعْدِ عِلَّةِ



مذکبه

مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته، در پاسخ به این سؤال یکی از دوستان نگارنده که آیا رفتن به مسجد مقدس جمکران در شبهای چهارشنبه سند معتبری دارد، فرموده بودند: «سند معتبری ندارد، ولی مُجَرَّب است».

شَدِيدَةٌ فَإِنَّ اللَّهَ يَشْفِي جَمِيعَهُمْ...^{۱۷}

یک بُز را از گله جعفر کاشانی چوپان باید با پول مردم این روستا بخری و اگر آنان پول خرید این بُز را به تو ندادند، از پول خودت آن را می‌خری و به همین مکان می‌آوری و در فردا شب/یعنی شب چهارشنبه/ آن را ذبح می‌کنی و گوشتش را در روز چهارشنبه هجدهم ماه مبارک رمضان به بیماران و کسانی که درد شدیدی دارند، انفاق می‌نمایی و خداوند همه آنان را شفا می‌دهد.

سپس امام زمان علیه السلام نشانه‌های آن بُز و سفارشهای دیگر را به حسن بن مُثَلَّة جمکرانی می‌فرمایند. شاید رفتن به مسجد مقدس جمکران در شبهای چهارشنبه از همین فرمایش حضرت نشأت گرفته و در سیره ولایت‌مداران و دوستداران ایشان جاری و ساری شده است و نیز حدیث پُژوهان و راوی‌شناسان بزرگی همچون مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته، در پاسخ به این سؤال یکی از دوستان نگارنده که آیا رفتن به مسجد مقدس جمکران در شبهای چهارشنبه سند معتبری دارد، فرموده بودند: «سند

معتبری ندارد، ولی مُجَرَّب است». از این رو، در شبها و روزهای دیگر هم می‌توان به این مسجد رفت و دست خالی هم بازنگشت.

پس این سخن بدان معنی نیست که دیگر کسی در شبهای چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران نرود؛ بلکه بدین معنی است که در ایام دیگر هفته نیز می‌توان به این مسجد رفت و به عبادت و دعا و توسل پرداخت و درخواست حاجت کرد و این کار فقط به شبهای چهارشنبه اختصاص ندارد.

۶. برخاستن و دست بر سر نهادن به احترام امام زمان علیه السلام

شماری از دینداران و ولایت‌مداران، هنگام شنیدن نام مبارک امام زمان علیه السلام دست یا دستان خویش را بر سر می‌گذارند و به احترام حضرت، از جای خود برمی‌خیزند.

پرسشی که برای برخی ممکن است پیش آید، این است که آیا انجام دادن چنین کاری و رعایت چنین احترامی، در سیره اهل بیت علیهم السلام دیده شده و در شرع مقدس اسلام وارد شده است یا آنکه دوستداران حضرت از روی شدت علاقه و احترام به ایشان و بدون اینکه ریشه‌ای در فرهنگ دینی ما داشته باشد، این کار را انجام می‌دهند؟

شایان ذکر است که علامه امینی رحمته در کتاب گرانسنگ الغدير از کتاب مشكاة الانوار مرحوم





بحرانی چنین روایت می‌کند:
 لَمَّا قَرَأَ دَعْبِلَ قَصِيدَتَهُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
 ذَكَرَ الْحِجَّةَ - عَجَلَ اللَّهُ فَرَجَهُ - بِقَوْلِهِ:
 فَلَوْ الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ إِنْ غَدَ
 لَقَطَعْتُ نَفْسِي أَثْرَهُمْ حَسْرَاتِ
 خُرُوجِ إِمَامِنَا لَا مُحَالَةَ خَارِجِ
 يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ
 وَضَعُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ تَوَاضَعُ
 قَائِمًا وَ دَعَا لَهُ بِالْفَرَجِ؛^۸
 هنگامی که دَعْبِلَ، قصیده خود را نزد امام
 رضا علیه السلام خواند و در دو بیت آن از حضرت
 حجت علیه السلام یاد کرد، امام رضا علیه السلام دست خویش
 را بر سر گذاشت و فروتنانه برخاست و برای فرج
 حضرت دعا کرد.
 محدث نستوه، حاج شیخ عباس قمی قدس سره، در باب
 چهاردهم کتاب مُنتَهَى الْأَمَالِ و در فصل ششم
 آن که مربوط به تکالیف مردم نسبت به امام
 زمان علیه السلام است، در ششمین تکلیف مردم، چنین
 می‌آورند: «برخاستن از برای تعظیم، [هنگام]
 شنیدن اسم مبارک آن حضرت، خصوصاً اگر
 اسم مبارک قائم علیه السلام باشد، چنانکه سیرت تمام
 اصناف امامیه - کثرهم الله تعالی - بر آن مستقر
 شده در جمیع بلاد، از عرب و عجم و ترک و هند
 و دیلم، و این خود، کاشف باشد از وجود مأخذ
 و اصلی برای این عمل، اگرچه تاکنون به نظر
 نرسیده و لکن از چند نفر از علما و اهل اطلاع
 مسموع شده که ایشان دیدند خبری در این باب
 که بعضی از علما نقل کرده‌اند که این مطلب را
 سؤال کردند از عالم متبحر جلیل، سید عبدالله
 سبط محدث جزابری، و آن مرحوم در بعضی
 از تصانیف خود جواب دادند که خبری دیدند
 که مضمون آن این است: «روزی در مجلس
 حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک آن جناب برده
 شد. پس حضرت به جهت تعظیم و احترام آن
 برخاست.» فقیر گوید که این بود کلام شیخ ما
 |محدث نوری| در |کتاب| نجم ثاقب، لکن جلیل
 و فاضل ماهر متبحر نبیل، سیدنا الأجل آقا سید
 حسن موسوی کاظمینی - آدام الله بقائه -، در
 تکملة أمل الامل فرموده آنچه که حاصلش این
 است: «یکی از علمای امامیه، عبدالرضا بن محمد
 که از اولاد متوکل است، کتابی نوشته در وفات
 حضرت امام رضا علیه السلام موسوم به تاجیح نیران
 الأحزان فی وفات سلطان خراسان و از منفردات
 آن کتاب این است که فرموده روایت شده که
 دَعْبِلَ خُزَاعِي وَ قَتِي وَ أَنشَادَ كَرْدَ وَ قَصِيدَةَ تَائِيَةَ
 خُودَ رَا بَرَا بَرَا بَرَا بَرَا بَرَا بَرَا بَرَا بَرَا بَرَا بَرَا
 بِهَ اِيْنِ شَعْر: "خُرُوجِ إِمَامِنَا لَا مُحَالَةَ خَارِجِ / يَقُومُ
 عَلَى اسْمِ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ"، حضرت امام رضا علیه السلام
 برخاست و بر روی پاهای مبارک خود ایستاد و
 سر نازنین خود را خم کرد به سوی زمین و پس

بحرانی چنین روایت می‌کند:
 لَمَّا قَرَأَ دَعْبِلَ قَصِيدَتَهُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
 ذَكَرَ الْحِجَّةَ - عَجَلَ اللَّهُ فَرَجَهُ - بِقَوْلِهِ:
 فَلَوْ الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ إِنْ غَدَ
 لَقَطَعْتُ نَفْسِي أَثْرَهُمْ حَسْرَاتِ
 خُرُوجِ إِمَامِنَا لَا مُحَالَةَ خَارِجِ
 يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ
 وَضَعُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ تَوَاضَعُ
 قَائِمًا وَ دَعَا لَهُ بِالْفَرَجِ؛^۸
 هنگامی که دَعْبِلَ، قصیده خود را نزد امام
 رضا علیه السلام خواند و در دو بیت آن از حضرت
 حجت علیه السلام یاد کرد، امام رضا علیه السلام دست خویش
 را بر سر گذاشت و فروتنانه برخاست و برای فرج
 حضرت دعا کرد.
 محدث نستوه، حاج شیخ عباس قمی قدس سره، در باب
 چهاردهم کتاب مُنتَهَى الْأَمَالِ و در فصل ششم
 آن که مربوط به تکالیف مردم نسبت به امام
 زمان علیه السلام است، در ششمین تکلیف مردم، چنین
 می‌آورند: «برخاستن از برای تعظیم، [هنگام]
 شنیدن اسم مبارک آن حضرت، خصوصاً اگر
 اسم مبارک قائم علیه السلام باشد، چنانکه سیرت تمام
 اصناف امامیه - کثرهم الله تعالی - بر آن مستقر
 شده در جمیع بلاد، از عرب و عجم و ترک و هند
 و دیلم، و این خود، کاشف باشد از وجود مأخذ
 و اصلی برای این عمل، اگرچه تاکنون به نظر



از آنکه کف دست راست خود را بر سر گذاشته بود، گفت: «اللهم عجل فرجه و مخرجه وانصرنا به نصراً عزيزاً»^{۱۰}

شایسته است که به دو استفتا و به ترتیب از حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی و حضرت آیت‌الله تبریزی در این زمینه بنگریم و مؤید فقهی برای این موضوع هم داشته باشیم:

سؤال: دیده می‌شود که بعضی از متدینین به هنگام شنیدن نام مبارک حضرت مهدی امام عصر ع به احترام آن حضرت دست بر سر می‌گذارند. آیا این مطلب در روایتی وارد شده است؟

جواب: در روایت معروف *دعبل خزاعی*، شاهر اهل بیت، آمده است که وقتی قصیده مشهور «مدارس آیات» را خدمت امام رضا ع می‌خواند، هنگامی که به این بیت رسید: «خروج امام لا محاله خارج / یقوم علی اسم الله والبرکات»، امام ع دست بر سر نهاد و به عنوان احترام برخاست و از خداوند متعال، فرج حضرت ولی عصر - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - را درخواست نمود.^{۱۱}

سؤال: آیا ایستادن، به موقع شنیدن نام قائم ع واجب است؟

جواب: وجوبی ندارد ولیکن در بعضی از روایات وارد شده که امام رضا ع در وقت نام بردن حضرت به احترام ایستاد و دست بر سر گذاشت والله العالم.^{۱۲}


حق تقدم با افراد سمت راست

شنیده و یا دیده‌اید هنگامی که دو یا چند تن می‌خواهند به مکانی وارد و یا از مکانی خارج شوند، به یکدیگر تعارف می‌کنند و می‌گویند: «مستحب است ابتدا افرادی که در سمت راست دیگران هستند، بروند».

تا آنجا که ما تحقیق کرده و کتابهای فقهی را گشته و از این و آن پرسیده‌ایم، نتوانسته‌ایم فتوایی بر مستحب بودن این کار بخصوص بیابیم؛ البته کارهای دیگری شبیه به این کار، مانند با دست راست غذا خوردن و هنگام داخل شدن به مسجد، اول پای راست را گذاشتن، در فقه اسلامی وجود دارد که هیچ ارتباطی با مسأله پیشگفته نداشته، نمی‌توان از استحباب آنها استنباط وارد شدن افراد سمت راست را به مکانی یا خارج شدن آنان را از مکانی، نسبت به دیگران استنباط کرد و بدون هیچ دلیل اصولی و فقهی، به مستحب بودن آن فتوا داد. بنابراین، در مستحب بودن این کار از نظر دینی و فقهی، جای درنگ و تحقیق است، نه در اصل انجام دادن این کار.

۷. من طلبنی وجدنی...

از سخنانی که گاه حدیث قدسی و از سوی خداوند بزرگ تلقی می‌شود و در دوران دفاع مقدس نیز بیشتر مطرح و خوانده می‌شد، این است:



قتلته فعلی دیته و من علی دیته فأننا دیته؟

جواب: این حدیث در منابع معروف وجود ندارد.^{۳۲} با توجه به مطالب گذشته شده، در برشمردن این عبارت به عنوان حدیث قدسی باید تأمل و تحقیق کرد.

این نکته را در اینجا یادآوری کنیم که برخی عشق‌ستیزان با هرگونه عشقی - اگر الهی نیز باشد - مخالفت می‌ورزند به طوری که حتی می‌گویند واژه «عشق» در متون و منابع دینی ما به کار نرفته است.

قابل توجه اینان و همسانان اینان است که واژه «عشق» و مشتقات آن و از معصومان مختلف، در متون و منابع گونه‌گون دینی ما و با دو نگاه مثبت و منفی، بارها به کار رفته است که فقط به یک نمونه مثبت و یک نمونه منفی آن اشاره می‌کنیم و مُست را نمونه خروار می‌آوریم و اندک را دلیل بسیار:

۱. امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌فرمایند: **أفضل الناس من عشق العبادَةَ فعانقها وأحبها بقلبه...**^{۳۳} برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را در آغوش خویش گیرد و به جان، دوستدارش باشد.

۲. حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرمایند: **...من عشق شیئاً أعشى بصره وأمراض قلبه فهو بنظر بعین غیر صحیحة و یسمع بأذن غیر سمیعة...**^{۳۴}

من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی أحبنی و من أحبنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فأننا دیته؛

هر کس در جست‌وجوی من باشد، مرا می‌یابد و هر کس مرا بیابد، مرا می‌شناسد و هر کس مرا بشناسد، مرا دوست دارد و هر کس مرا دوست دارد، به من عشق می‌ورزد و هر کس به من عشق بورزد، من نیز به او عشق می‌ورزم و من به هر کس عشق بورزم، او را می‌کشم (و شهید می‌کنم) و من هر کس را بکشم (و شهید کنم)، دیه او با من است و دیه هر کس با من باشد، من خودم دیه او می‌شوم.

باید توجه داشت برخی از حدیث‌پژوهان بر این عقیده‌اند که این سخن در منابع معتبر حدیثی و جوامع مستند روایی دیده نشده است و از سبک زبانی و بیانی عبارت آن، به نظر می‌آید که سخنی از عارفان و مانند آن باشد.

پسندیده است به استفتایی از حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی نیز در این زمینه توجه کنیم:

سؤال: آیا این روایت که به وسیله بعضی از گویندگان در میان مردم منتشر شده، درست است یا نه؟ حدیث است یا عبارت عرفا: «من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی أحبنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من



«آرام» در این ترجیع‌بند اقتضا می‌کند که مصراع «ما زنده از آنیم که آرام نگیریم» پس از مصراع «موجیم که آسودگی ما عدم ماست» قرار گیرد و بدین صورت خوانده و نوشته می‌شود:

مستیم و عنان دل خودکام نگیریم

تا جام بود، عبرت از ایام نگیریم...

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

باید اشارت رود که شاید علت انتساب این بیت شعر به اقبال لاهوری، تأکید فراوان وی به لزوم

تحرك و پویایی مسلمانان در اشعار خویش و با

استفاده از کلماتی مانند موج، دریا و رفتن است

که دو نمونه آن را می‌آوریم:

میارا بزم بر ساحل که آنجا

نوی زندگی، نرمخیز است

به دریا غلت و با موجش در آویز

حیات جاودان اندر ستیز است

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم

هیچ نه معلوم شد، آن که من چیستم

موج ز خود رفته‌ای تیز خرامید و گفت

هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم^{۱۶}

به یادآوردنی است که میرزا ابوطالب کلیم به سال

حدود ۹۸۰ هجری قمری در همدان به دنیا آمد،

ولی به سبب اقامت طولانی در کاشان، به کلیم

هر کس به چیزی عشق ورزد، چشمش را کم‌سو و دلش را بیمار می‌کند و دیگر با چشمی می‌بیند که درک دیدن ندارد و با گوشی می‌شنود که درک شنیدن ندارد.

۸. ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

از ابیات نغز و پرمغزی که به **اقبال لاهوری** نسبت می‌دهند و سخنوران و قلمزنان، در لزوم تحرك و پویایی مسلمانان، به آن استشهاد می‌کنند، این بیت است:

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

شایان دانستن است که این بیت شعر، نه از اقبال

لاهوری و نه به ترتیب پیشین است؛ بلکه از **کلیم**

کاشانی / همدانی و به ترتیب زیرین است:

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم^{۱۷}

دلیل ترتیب مصراعها به‌گونه‌ای که گفته شد، آن

است که این بیت در ترجیع‌بندی از کلیم و با

عنوان ساقی‌نامه سروده شده و مطلع بند پنجم

آن به گونه زیر است:

مستیم و عنان دل خودکام نگیریم

تا جام بود، عبرت از ایام نگیریم

رعایت ردیف شعر که «نگیریم» است و رعایت

قافیه کلماتی همچون «خودکام»، «ایام» و



هجری قمری در همان جا از دنیا رفت و به خاک سپرده شد. وی مثنوی و قصیده هم می‌سرود، اما مهارت او در سرودن غزل بود و از آثارش یکی ظفرنامه شاهجهانی یا پادشاه‌نامه و دیگری دیوان شعری بالغ بر بیست و چهار هزار بیت که مکرراً در ایران و هند چاپ شده است.^{۱۷}

کاشانی معروف شد. مدتی در شیراز به تحصیل علوم پرداخت. حدود سال ۱۰۳۰ هجری قمری برای بار دوم به هندوستان رفت و مورد توجه و عنایت «شاه جهان» قرار گرفت تا به منصب ملک الشعرائی او دست یافت. کلیم اواخر عمر خود را در کشمیر گذراند تا اینکه به سال ۱۰۶۱



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پی نوشت:

۱. سراینده این بیت را نیافتیم.
۲. غرر الحکم و ذرر الکلم، عبدالواحد تمیمی آمدی، ترجمه: محمدعلی انصاری، ویرایش و تصحیح: مهدی انصاری قمی، چاپ دوم، قم، مؤسسه انتشارات امام عصر علیه السلام، ۱۳۸۲، ص ۶۴۲، حدیث ۷۸۴۳.
۳. معانی الاخبار، ابوجعفر محمد بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، بدون نوبت چاپ، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش، ص ۲.
۴. قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه‌نامه از بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ دوم، تهران، انتشارات جامی و نیلوفر، ۱۳۷۵، ص ۲۵۰ (توضیح مربوط به آیه ۱۱ سورة رعد).
۵. (ر.ک: هذه هي الوهابية، شیخ محمدجواد مغنیه، ص ۲۰)
۶. (ر.ک: مجلة الحياة الطيبة، شماره ۱۱، ص ۱۹۷، مقاله استاد محمد زرافط با نام سبیل الله الواحد أم سبیله المتعددة؛ راه خدا یکی است یا راههای او متعدد است)
۷. (ر.ک: شرح احقاق الحق، ج ۱، ص ۱۸۵)
۸. بررسی سند چند حدیث مشهور، جهاد فرحات، ترجمه: محمد قنبری، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۳۰ (زمستان ۱۳۸۲)، ص ۱۱۴ - ۱۱۵ (ص ۱۲۳).
۹. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، ۱۱۰ جلد، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶، ج ۴۳، ص ۱۷۹.
۱۰. همان.
۱۱. همان، ص ۱۷۴.
۱۲. همان.
۱۳. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، ۱۱۰ جلد، بدون نوبت چاپ، تهران، انتشارات اسلامی، بدون تاریخ انتشار، ج ۴۴، ص ۱۵۸.
۱۴. همان.
۱۵. لسان العرب، ابن منظور، ۱۸ جلد، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۲، ص ۱۰ - ۱۲.
۱۶. بحار الانوار، همان، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.
۱۷. جنة المأوی، میرزا حسین نوری، نوشته شده در بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، تصحیح محمدباقر بهبودی، ۱۱۰ جلد، بدون نوبت چاپ، تهران، انتشارات اسلامی، بدون تاریخ انتشار، ج ۵۳، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.
۱۸. الغدير، عبدالحسین امینی، ۱۱ جلد، چاپ دوم، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ ش، ج ۲، ص ۳۶۱.
۱۹. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، بدون نوبت چاپ، تهران، مؤسسه مطبوعاتی حسینی، بدون تاریخ انتشار، ص ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷.
۲۰. مجموعه استفتانات جدید، ناصر مکارم شیرازی، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان‌نژادی، ۳ جلد، چاپ دوم، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۳۲، سؤال ۱۷۴۹، به نقل از: الغدير، ج ۲، ص ۳۶۱ و منتهی الآمال، باب چهاردهم، فصل ششم.
۲۱. استفتانات جدید، میرزا جواد تبریزی، چاپ اول، قم، انتشارات سُرور، ۱۳۷۸، ص ۵۰۵، سؤال ۲۲۰۸.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

شماره ۹۸ / زمستان ۱۳۸۸

شماره ۹۸ / زمستان ۱۳۸۸

۷۶

۲۲. مجموعه استفتانات جدید، ناصر مکارم شیرازی، ۳ جلد، چاپ دوم، قم، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابیطالب علیه السلام، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۹۶، سؤال ۱۶۱۲.
۲۳. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، ۸ جلد، چاپ چهارم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۸۳.
۲۴. نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۱۰۸.
۲۵. کلیات طالب کلیم کاشانی، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات مهدی صدری، ۲ جلد، چاپ اول، تهران، نشر همراه، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۳۳.
۲۶. با اقتباس از: خمود و خمود (تحقیقی درباره تجرر فکری و تجرر عملی)، محمد اسفندیاری، چاپ اول، تهران، نشر باز، ۱۳۷۶، ص ۵۸ - ۵۹.
۲۷. بنگرید: فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، ۶ جلد، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه انتشارات امر کبیر، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۱۵۹۷؛ فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، به اهتمام آذر تفضلی و مهین فضائلی جوان، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۲۵۰؛ کلیات طالب کلیم کاشانی، همان، صفحه یک و بیست و دو.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

